

گامی خواهم برداشت. ولی نه بر جای پای حماسه های باستانی  
و نه بر مسیر اخلاق متعالی  
و نه در میان چهره های نیمه آشنا؛ اشباح مه گرفته تاریخی بس کهن  
گامی برخواهم داشت، در راهی که مرشتم بکشانند  
گرانم می آید که جز خود رهبری بگزینم.....

امیلی پروتته<sup>۱</sup>

شخصی، یعنی اجتماعی<sup>۱</sup>

## شعر «غیر شخصی» پروین اعتصامی

پروین اعتصامی در یکی از پر فراز و نشیب ترین و متلاطم ترین دورانهای تاریخی ایران زیست و شعر گفت؛ دورانی که در آن هیچ يك از وجوه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و حتی دینی مردم ایران از تغییر بر کنار نماند؛ دورانی که در آن ملتی خود را به قالب دیگری می ریخت و برای خود تعریف جدیدی می طلبید. شور همگانی برای تغییر همه طبقات و قشرها را به نوعی در بر می گرفت و حتی در دور افتاده ترین نقاط کشور، ایلات و دهات، بی اثر نبود. با وجود این پروین اعتصامی هرگز به این جریان بزرگ دگرگونی و تحول نپیوست و گزارشگر هیچ يك از جلوه های گوناگون این جستجوها و کوششها نشد. شعر «غیر شخصی» او توجهی به پیرامون خود نداشت.

در زمان حیات پروین روزی نمی گذشت که واقعه ای قابل توجه رخ نمی داد. همزمان با تولد

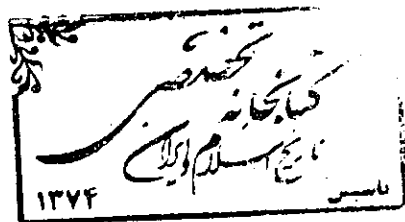
\* واژه های «شخصی» را در مقابل Personal و «غیر شخصی» را در مقابل Impersonal بکار گرفته ام.

او، فرمان مشروطه پس از سالها نهضت قانون طلبی صادر شد. یکی دو سال بعد، با به توپ بستن مجلس شورای ملی نوپا، دوران استبداد صغیر آغاز شد. پس از چند سال جنگ داخلی و انقلاب مسلحانه، مشروطه خواهان شاه خودکامه را بیرون راندند، اما دولت قانونی و مجلسی ملی در مقابل دخالت‌های مستقیم ارتش‌های بیگانه کاری از پیش نمی برد. قوای روس و انگلیس در ایران برای خود مناطق نفوذ تعیین می کردند و آلمانی ها و عثمانی ها گاه آنها را به عقب می راندند. قشونهای مختلف ایرانی: آزادیخواه، دموکرات، سلطنت طلب و عشایر و ایلات به طرفداری و تحت حمایت این یا آن نیروی بیگانه باهم می ستیزیدند. جنگ و آشوب و ناامنی، ویا و قحطی و مرگ می آورد، اما همین هرج و مرج و عدم وجود دولت متمرکز خودکامه، به آزادیخواهان و روشنفکران اجازه اندیشیدن و عرض وجود می داد.

جریده نویسی که در زمان ناصرالدین شاه باب شده بود و قبلا بیشتر به دربار و طبقات حاکمه اختصاص داشت، در این دوران چندین و چند دستگی عقاید، رونق بی نظیری گرفت. «براون در فهرستی که بر اساس یادداشتهای تربیت از جراید ایران ترتیب داده سیصد و هفتاد و یک روزنامه را نام برده که البته بعدها شماره آنها فوق العاده افزایش یافته است.»<sup>۲</sup> در این جراید که تا اندازه زیادی بازتاب شوق و خواست همگانی برای یادگیری و تغییر بود، نویسندگان و ترقیخواهان به ذکر نابسامانیها و تشریح و تحلیل علل عقب افتادگی پرداختند و مردم و هیأت حاکمه را به دگرگونی دعوت و ترغیب کردند. برای اولین بار ایرانیان با مفاهیمی از قبیل «آزادی» و «مسئولیت» و «وطن» آشنا می شدند و نسیم «روشنگری» قرن هجدهم اروپا به مشامشان می خورد. این جراید به مردم می آموختند که بعنوان «فرد» در برابر «اجتماع» وظایف و در عین حال حقوقی دارند.

نثر مصنوع و متکلف نویسندگان درباری و ادبای دوره قاجار که در این اواخر بیشتر به لغز و چستان نزدیک شده و پر از ترفندهای فنی و سبکی و لغات و اصطلاحات عربی و تشبیهات و استعارات دور از ذهن بود، برای القای مطلب و برانگیختن احساسات خوانندگان ایجاد جو مباحثه و گفتگو با علاقه مندانی که از طبقات و قشرهای گوناگون ملت ایران بودند، کارایی نداشت و نویسندگان روزنامه ها، بناچار در پی یافتن نثر ساده و قابل فهمی بودند که بتوانند مکتوبات خود را طی آن ابراز کنند. دهخدا، یکی از پیشروان تحول نثر فارسی، کار خود را از همین جریده ها شروع کرد.

شعر ایران که طی قرون نه تنها خواستگاه لطیف ترین احساسات انسانی و زیباترین عوالم شاعرانه، بلکه محملی برای بیان نازکترین اندیشه های مذهبی و عرفانی و فلسفی و اجتماعی



بود، این بار هم نه تنها از قافله، تجدد طلبی و سازندگی عقب نماند که پیشاپیش آن با عرضه شاعرانی چون سید اشرف الدین، ایرج میرزا، عشقی و عارف، به جستجو در زمینه های ناشناخته پرداخت. شاعران این دوران، چه آنها که یحیی آرن پور شاعر مطبوعاتی شان می نامد<sup>۱</sup> و فقط برای القای مواضع و مطالب سیاسی خود و روزنامه هاشان شعر می سرودند و چه شاعران جدی تری همچون عشقی و بهار که به ابزار ارتباطی خود، یعنی شعر، حساسیت هنرمندانه ای داشتند، شعر سنتی کلاسیک را برای ابراز احساسات دگرگون شده، خویش مناسب نمی یافتند و مانند نویسندگان، برای تبیین این دروژایه، جدید، شکل و سبکی نو می طلبیدند. شعر بی زمان و بی مکان سنتی که از جهانی ازلی و ابدی و ارزشهای باقی سخن می گفت جای خود را به شعر این زمانی و این مکانی می داد که سراینده اش يك «فرد» بود، فردی که خود را دیگر نتنها در میان سطور شعر مخفی نمی کرد که از طریق آن عیان می ساخت. به عبارت دیگر، شاعران درست در همان زمان که به سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی آغاز کردند، شعر «شخصی» سرودند. شعر فارسی از غور در رابطه، انسان نوعی با کائنات و خدا باز ایستاد و به سرنوشت او در این زمان و مکان، و در جامعه انسانها اندیشید.

ستم، فقر، جهل، عقب افتادگی، تزویر و خرافات و موهومات و همه، بلایای دیگر جامعه، بشری، حتی قحطی و ویا، برای اولین بار با نگاهی نو برانداز می شد و دیگر نه به حکم و قضای آسمانی و نصیب و قسمت که به بی کفایتی و نادانی حکام و مردم و دخالت بیگانگان تعبیر می شد. انسان، قائم به ذات خود، برای اولین بار سرنوشت خود را به دست می گرفت و جرابگو و راهگشای همه معضلات می شد. از جمله مسائلی که ترقیخواهان و تجدد طلبان را به خود مشغول می کرد، وضع اسفناک زن ایرانی بود که اسارت و بندگی در سمبل حجابی که داشت ویا به قول عشقی «کفن سیاه»<sup>۲</sup>ی که برتن می کرد، متجلی می شد. اندیشمندان و شاعران ایرانی، برای احقاق حقوق حقه زنان هموطن خود، لبه تیز حمله را متوجه این نشانه، شرم آور بردگی کردند و خواهان کشف حجاب بانوان شدند.

زنان نیز که خود از مظلوم ترین قربانیان ستم و خودکامگی بودند، اندک اندک بخود می آمدند و در این گیر و دار که بسیاری دوران «بیداری»<sup>۳</sup> ایرانیانش خوانده اند، سر بلند می کردند. آهسته و کند، اما پیوسته و گام به گام، این جا و آن جا، مدارس دخترانه، جمعیتهای زنان، روزنامه مخصوص زنان، سینمای زنان، کلوپ زنان، مدرسه موسیقی و مدرسه نقاشی پا به عرصه حیات می گذاشتند.<sup>۴</sup> پروین شکبیا در کتاب خود به استقبال پرشور بانوان تهرانی از ایرج میرزا اشاره می کند که چه طور حدود هفتاد سال پیش، زنان تهرانی به نام

«سپاسگزاری از شہامت فوق العادہ» شاعر در طرفداری از آزادی زنان» در بدو ورود وی بہ پایتخت با «گلدان گل و جعبہ سیگار نقرہ و اهدای شعر بہ پیشباز» شاعر تجدد طلب رفتند.<sup>۲</sup> در همان اوان و تقریباً یک قرن پس از قرۃ العین، زنان آزادہ ای چون قمرالملوک وزیری، روح انگیز، صدیقہ دولت آبادی و فخر آفاق پارسا معیارهای ارزشی مسلط را زیر پا می گذاشتند و با تحمل شماتتها و سختیهای بسیار و ضرب و شتم متعصبان و حبس و تبعید دستگاہ، برای زن ایرانی نمونہ و سرمشق می آفریدند.

پروین کہ در خانوادہ اشرافی و با فرهنگی زادہ شدہ بود، از امکانات بی سابقہ ای کہ تحولات جدید و فعالیتهای زنان پیشرو موجودش بود، بہرہ فراوان برد. در کودکی، پدر باذرتش او را بہ محفل سخن سنجان و شاعرانی چون دہخدا، قزوینی، بہار و شہریار و دیگران آشنا کرد. در نوجوانی بہ کالج دخترانہ آمریکایی رفت و از همان جا فارغ التحصیل شد. در جشن فارغ التحصیلی، پروین سخنرانی غرایی در بارہ اهمیت شرکت زنان در زندگی اجتماعی کرد و بہ همین مناسبت شعری سرود.

دوران آغاز شاعری پروین مصادف با اضمحلال قدرت قاجار و بہ قدرت رسیدن رضاخان است، اما دوران شکوفایی و کثرت اشعار او متطابق بر سلطنت رضاشاہ است. در این دوران، ہرج و مرج سیاسی جای خود را بہ آرامش و سازندگی داد. بسیاری از اصلاحات و مرمتها و ابداعات کہ آزادیخواهان در رؤیا می جستند، در حقیقت، جامہ عمل پوشید. مملکتی بدوی و عشیرہ ای و قبیلہ ای بہ جامعہ ای مدنی تبدیل می شد. مدارس و دانشگاههای جدید، راہ سازی و شیوہ های امروزی حمل و نقل، ارتشی مدرن، راہ آہن سراسری کشور، ایجاد دادگستری با قوانین غیر مذہبی، ساختمان بسیاری از کارخانہ های مادر و ایجاد ادارات و مؤسسات جدید، بہ تولد طبقہ شہر نشین متوسطی انجامید کہ حاوی ارزشهای «لیبرالیسم» و آزادیهای «فرد»ی بود. برای زن ایرانی، فرخندہ ترین این اقدامات، قانون کشف حجاب سال ۱۳۱۴ بود کہ راہ زنان را بہ بیرون از چہار دیواری خانہ و محترمتر از ہمہ بازار کار گشود.

این دوران سازندگی و اصلاحات کہ با استبداد سیاسی توأم بود، بہ هنرمندان و شاعرانی کہ از انتقاد سیاسی مستقیم منع شدہ و در عین حال فراغت و آسودگی نسبی برای پرداختن بہ هنر خود یافتہ بودند، فرصت داد کہ بہ صیقل کاری و تہذیب اشکال هنری خود پردازند. در عرصہ موسیقی، کلنل وزیری و خالقی، در داستان نویسی، صادق ہدایت و در شعر، نیما یوشیج بانیان ابداعات و راہ گشاییهای تاریخ سازی شدند و با مطالعہ و غور در مسألہ «فرم» نوآوری هنری را در دستور روز قرار دادند. شعر فارسی کہ در دہہ های قبل جہش محتوایی و سبکی

عظیمی را آغاز کرده بود، با نیما یوشیج و «شعرتو» به شکل خاص بیان هنری خود دست یافت.

پروین اعتصامی که از دو جهت، هم به لحاظ زن بودن و هم شاعری، در مرکز این حوادث و انفجارات و ابداعات قرار داشت، از شهادت دادن به زمان و محیط و زندگی خود امتناع ورزید. ستایشگران شعر پروین این سکوت را به عوامل زیر نسبت داده و از سر آن گذشته اند: اول این که چون شعر پروین شعر سنتی بود، محل ابراز احساسات شخصی اش نبود، دوم این که پروین به لحاظ دور اندیشی سیاسی به تهی و پوچ بودن تبلیغات دولتی پی برده شعر خود را در خدمت تمجید و تشویق دستاوردهای کم اهمیت نگذاشت. این ستایشگران در عوض به دستمایه اخلاقی شعر پروین اشاره کرده و او را حامی تهیدستان و بیچارگان می دانند.<sup>۸</sup>

این نوع برخورد ادبی که بیشتر به برگزاری چندمین سده ها و تجلیل از مفاخر ملی توجه دارد تا به تحلیل و نقد، بازخوانی نقادانه، متون کلاسیک را مجاز نمی شمارد و آن را تجاویز به ساحت ناموس مقدس ملی می داند. در حالی که نقد ادبی در غرب با بازخوانی بی وقفه متون کلاسیک، شفائیت و طراوت آنها را حفظ و با دنیای معاصر مرتبط می کند، برخی از شاعران و ادیبان ما دخالت نقد ادبی را در حیطه خود نمی پسندند و آن را اسائه ادبی از جانب نسلهای کم تجربه تر می پندارند.

باری... این استدلال که پروین به این جهت شعر «شخصی» نگفت که سبک او سنتی بود، به این می ماند که بگریم چمن از این جهت سبز است که چمن است. تقلید از ناصر خسرو، اسدی طوسی، عنصری و سعدی که بحق به پروین نسبت داده اند، نه علت که معلول، و شاهد تأثیر نگرفتن پروین از محیط و عصر خود است. درثانی، همه شاعران سنتی فوق الذکر به زبانی شعر می گفتند که متداول زمانه شان بود و هیچ کدام مانند پروین، انتخاب واضح دیگری را به کنار نگذاشتند. اشعار اخلاقی ناصر خسرو و سعدی بسیار مرتبط با زمان خود و خطاب به هیأت حاکمه و قشرها و طبقات معاصرشان بوده است. اما پند و اندرز حکیمانه پروین به زمین و زمان و مور و ملخ و قیل و فنجان و خطاب عام او به محتسب و شحنه و دوک ریس و خارکن، نه گروههای مختلف حاضر در صحنه اجتماع که تنها پیشینه ادبی متحجر شده ای را در نظر داشت.

زمانی که پروین اولین گروه از اشعار خود را در سنین سیزده و چهارده سالگی، در دو دوره مجله بهار اعتصام الملک چاپ کرد، شعر فارسی درگیرودار تجربه و آموختن بود. عشقی در مقدمه منظومه نروزی خود به ضرورت تغییر اسلوب سخنسوری اشاره کرده و نوشته بود:

«ادبیات پارسی بیش از آنچه ستایشش به زبان و قلم آید پسندیده است... ولی ما را محکوم نمی دارد که همیشه سبک ادبی چندین ساله، فرتوت را دنبال کرده... و اسلوب سخنسرایی سخنوران عتیق را تکرار نماییم... پندارمن این است که بایستی در اسلوب سخنسرایی زبان پارسی تغییری داد...»<sup>۱</sup> ایرج میرزا، عارف، سید اشرف، لاهوتی و بالاخره نیما در این پندار با عشقی سهیم بودند و همه «من» شاعر را وارد حیطه شعر کرده بودند. دیگر شعر محصول فکر انسان نوعی نبود که دربارہء حقایق جهانی می سرود، بلکه این بار از ذهن «فرد» تاریخی تراوش می کرد و به پیرامون خود نظر داشت. به عبارتی شعر «شخصی» شده بود و نه تنها شاعران پیشرو فوق الذکر که شاعران سنتی تر مانند یغمای جندقی، ادیب پیشاوری و وحید دستگردی را هم کسایش و آگاهانه یا ناآگاهانه، با خود به عرصه شعر «شخصی» برده بود. همه این شاعران به «من» خود اشاره کرده و از خود «فرد»ی تاریخی مستفاد می کردند. بهار و شهریار، دو استعداد درخشان معاصر پروین که به سرودن اشعار کلاسیک شهرت دارند، از لحاظ مضمون بسیار نوپرداز بودند و هر دو به همین تاریخی بودن موجودیت خود وقوف کامل داشتند.

اشعار این دوران تحولی، اگر چه از لحاظ قالب و شکل و انسجام به پختگی اشعار دورانهای قبل نبود و گاه در اشاره به مسائل سیاسی روز و دخول لغات تازه راه ابتذال می پیمود، نتیجه اجتناب ناپذیر نوآوری در سنتی هزارساله و اشتباهات گامهای تازه بود، تعدادی از شاعران پیشرو، بدون غور و مذاقه، لازمی که مثلاً نیما انجام داد، به مصاف اوزان عروضی رفتند و اشعاری خارج از این اوزان سرودند که چون اشعارشان خام بود و گوش مردم آمادگی شنیدنشان را نداشت، آثارشان به بوته فراموشی سپرده شد و مقبولیت عام نیافت. از جمله این شاعران، بانویی شاعر به نام شمس کسمایی بود که شعر نو می سرود و در آن از آلام «فرد»ی خود بعنوان زنی ایرانی سخن می گفت:

بلی پای بر دامن و سر به زانو نشینم

که چون نیم وحشی گرفتار يك سرزمینم

نه یارای خیرم

نه نیروی شرم

نه تیر و نه تیغم بود، نیست دندان تیزم

نه پای گریزم

از این روی در دست همجنس خود در عذابم...<sup>۱</sup>

این کاوشهای گاه ناپخته و کوششهای پراکنده، در شعر نیما انسجام و معنا یافت و به داشتن «فرضیه» مجهز شد. در سال ۱۳۰۰ ه.ش و همزمان با انتشار آثار اولیه، پروین، نیما «افسانه» خود را منتشر ساخت. انتشار این اثر مباحث داغی در محافل ادبی برانگیخت و حتی مردم عادی نیز در مقابل این تهور ادبی بی تفاوت نماندند. با این وجود شعر نیما هیچ پاسخی از جانب پروین بر نینگیخت. ابوالفتح اعتصامی، برادر پروین، سکوت پروین را برخاسته از بی تفاوتی او می داند و دکتر مؤید آن را به بی اطلاعی پروین نسبت می دهد.<sup>۱۱</sup>

عمد یا سهو، پروین را از مسؤلیت هنرمندانه ای که بی شك بر سرنوشت شعر او و شعر فارسی و زنان شاعر بعدی اثر گذاشت، مبرا نمی سازد. همان گونه که نمی توانیم بپذیریم طبیعی بعلت عدم آشنایی با آخرین دستاوردها و داروها و فنون حرفه، خود، در معالجه، بیماران ناموفق باشد و یا از هیچ معلم امروزی قبول نمی کنیم که به روش مکتبخانه ای به فرزندان ما سواد بیاموزد، از سینماگران خود متوقع نیستیم که بعلت ناآشنایی با سینمای ناطق هنوز فیلم صامت بسازند و یا کارگردانان تئاتر هنوز از پسرهای جوان و ظریف برای ایفای نقش زنان استفاده کنند. با این همه نگاهی به شعر و شخصیت پروین، روشنگر این نکته است که اگر چه پروین در انتخاب خود مقتضیات زمانه را نادیده گرفت، به مقتضیات زندگی خانوادگی و نقش خود در این زندگی وقوف کامل داشت.

در ژانویه ۱۹۳۱، ده سال قبل از مرگ پروین، ویرجینیا وولف در نطقی که در یکی از انجمنهای زنان ایراد می کرد، نویسنده زن را به «ماهگیر»ی تشبیه کرد که «قلاّب تخیل» خود را به عمق «جهانی که زیر لایه ناخودآگاه ما پنهان است» می فرستد، اما با احساس تکانی در قلاّب آن را فوراً بالا می کشد. «تخیل» که از دخالت نویسنده در کار خود خشمگین است به او اعتراض می کند. نویسنده زن جواب می دهد: «عزیز من، خیلی زیاده روی می کنی. مردها بدشان خواهد آمد. شاید پنجاه سال دیگر بتوانم تمام این اطلاعات را بکار بگیرم... مثلاً درباره بدن زن و آرزوها و امیالشان... ولی حالا، نه... قرار دادهای خیلی قوی هستند. اگر بخواهم قراردادها را کنار بگذارم به شهامت در خور يك قهرمان نیاز دارم و چه کنم که قهرمان نیستم.»

«تخیل» دوباره «دامن و جلیقه اش» را به تن می کند و آهی می کشد: «باشد. پنجاه سال دیگر صبر خواهیم کرد. ولی به نظر من خیلی حیف است.» وولف در ادامه این تمثیل پیش بینی می کند که آزادی زنان در بازگو کردن قصه خود و یا آن طور که از این مثال پیداست، در فهمیدن قصه خود، زمانی محقق خواهد شد که زن، دیگر دختر و یا همسر وابسته

به مرد نباشد.<sup>۱۳</sup>

پروین که به هیچ وجه قهرمان نبود، نه تنها قلاب تخیل خود را از «عمق» جنبه های ناخودآگاه زنانه اش بیرون کشید که به کل گوشه دیگری را برای ماهیگیری گزید. بجای عمق جهان ناخودآگاه، پروین قلاب تخیل خود را به درون برکه آرام شعر سنتی انداخت و تعبیر و تصاویر و کلمات بی خطر را صید کرد. به عبارتی دیگر بین شاعر زمان خود بودن و یا دختر مطیع و سربراه اعتصام الملك، پروین دومی را برگزید.

نکشید آب دلو ما زین چاه      زان که در دست ما طناب نبود<sup>۱۴</sup>

ص ۲۰۸

استعداد و قریحه، پروین از همان اوان کودکی آشکار و شگفت انگیز بود. نصرالله تقوی می گوید: «از خردسالی بدون خستگی در کنار ما قرار می گرفت و با عطش خارج از حوصله کودکان به گفتار ما گوش می داد. اولین شعرش را در هشت سالگی ساخت... قطعه ای از اشعاری که اعتصام الملك از زبان فرانسه ترجمه کرده بود، پروین آن را به شیوه انوری در زبان فارسی به شعر درآورد...»<sup>۱۵</sup> «دهخدا در لغت نامه می نویسد: «از طفولیت (حدود هفت سالگی) به شعر گفتن آغاز کرد. قریحه و استعداد خارق العاده وی همواره مورد استعجاب فضلا و دانشمندانی که با پدر او خلط داشتند می بود.»<sup>۱۶</sup> متأسفانه این آثار دوران طفولیت در جایی ضبط و گردآوری نگشته اند. اما بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ ه. ق اولین اشعار پروین در مجله بهار که بنیانگذار آن اعتصام الملك بود و اکثر مطالبش را خود وی می نوشت، به چاپ رسید.

با وجود این که پروین آثار خود را به نام خود تخلص می کرد، خوانندگان باور نمی کردند که سراینده این اشعار از جنس زن باشد، بنابراین پروین در يك دوبیتی زن بودن خود را اعلام کرد. این نکته که اغلب به استحکام شعر پروین و گاه مرد سالاری جامعه که چگونه شعر محکم را از زن باور نمی کند، نسبت داده شده است، شاید يك تعبیر دیگر هم داشته باشد. شاید بتوان گفت که در آن زمان خوانندگان جریده ها نیز کم کم به شعرهای «شخصی» جدید خو می گرفتند و صدای شاعر را از لابلای سطور شعر تمیز می دادند و صدای پروین را زنانه نمی یافتند. در واقع امروز هم بعد از گذشت دهها سال مشکل می توان ارتباطی تصویری بین این اشعار و ذهن و عاطفه و قلم دختر چهارده، پانزده ساله ای یافت:

\* قام اشعار پروین در این مقاله از چاپ هشتم دیوان قصائد و مثنویات و تمیلات و قطعات خاتم پروین اعتصامی، تهران،

مرداد ۱۳۶۳، ناشر اهرانتع اعتصامی، نقل شده اند.



گیتی بر آن سر است که جوید بهانه ای  
اقبال قصه ای شد و دولت فسانه ای

ص ۲۰۵

گردون بر آن ره است که هر دم زند رهی  
باغ وجود یسکسره دام نرواتب است

ویا:

گاهی اسیر آز و گهی بسته هواس  
کاین سفله تن گرسنه و در فکرت غذاست  
مور ضعیف گر چو سلیمان شود رواست  
چون درد به شود ز طبییی که مبتلاست؟  
تا بود و تار جامه اش از رشوه و ریاست  
تلخی بیسار آ که خاصیت دواست

ص ۱۶، ۱۷ و ۱۵

آزاده کس نگفت تو را تا که خاطرت  
مزدور دیو و هیمه کش او شدیم از آن  
زان گنج شایگان که به کنج قناعت است  
چون روشنی رسد ز چراغی که مرده است؟  
آن سفله ای که مفتی و قاضی است نام او  
گر پند تلخ می دهمت ترشو مباح

ویاز:

کسی برخیره جز گردون گردان  
به پستی کشت بس همت بلندان  
در آغوش زمی بنهفت بسیار  
در این ناوردگاه آن به که پوشی  
نشد با دوستدار خویش دشمن  
چنان اسفندیار و چون تهمتن  
سر و بازو و چشم و دست و گردن  
ز دانش مغفر و از صبر جوشن  
دگر باره امید باز گشتن...

ص ۲۵

آیا آنان که انتساب این اشعار را به نوجوانی بی تجربه مستبعد دانسته اند، دچار «حسد» و «کینه جویی»<sup>۱۱</sup> و تعصبات مردانه بوده اند یا این اشعار راه را برای ظن و گمان گشاده اند؟ آیا تقلید از اسلوب گذشتگان به تقلید از مفاهیم و مضامین نینجامیده و سرانجام به عاریه گرفتن احساسات و عواطف شاعرانه منجر نشده است؟ این کدام دختر چهارده ساله ای است که از «رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف»، نکته ای از «دل دانا»ی او «فوت» نشده و از آریکه خرد و تجربه، به ما خاکبان خاطی درس پرهیز و رستگاری می آموزد؟ آیا پروین همان طور که در هشت سالگی ترجمه های پدر را به شعر در می آورد، در چهارده سالگی افکار او را موزون و مقفی نمی کرد؟

به هر حال، هرچه که بود، استعداد و نبوغ پروین نه عارستی که ذاتی شخص وی بود و فقط کافی می بود که پروین با گذشت سالها و رسیدن به بلوغ فکری، پوسته عارستی خود را از هم

بشکافد و یا کشف خود و اسلوب و زبان خود، از تکرار پند گذشتگان دست کشیده به بیان تألمات و آمال خود پردازد، تا با این پشتوانه کم نظیر فرهنگی و غنای زبان و وسعت معلومات کلاسیک، حافظ دومی به فرهنگ و شعر فارسی عرضه کند. اما افسوس که این کودک نابغه نه به شکسپیر شاعر و نمایشنامه نویس که به خواهر او تبدیل شد.

در کتاب اطاقی از خود، ویرجینیا وولف داستان عضو دیگری از خانواده، شکسپیر را بتصور می آورد: خواهر کوچکتر ویلیام که همه استعداد و نبوغ برادر را داراست، اما جنسیت زنانه اش او را از تمام تجربه ها و فرصتها و آزادیهایی که لازمه رشد و بلوغ هنری است محروم می سازد و دست آخر نه بر قله شعر و تئاتر انگلیسی که در عمق یأس و حرمان و بالاخره خاک جایش می دهد.<sup>۱۷</sup> پروین که ماجراجویی خواهر خیالی شکسپیر را نداشت، خود زنده ماند و شعر گفت اما فردیت و زنانگی خود را به دست خود بخاک سپرد. این موتسارت شعر فارسی، برخلاف همتای موسیقیدان نابغه خود، هرگز رشته های وصل خود به پدر را نگست و نه تنها به اعتصام الملک که به سنت پدر سالارانه شعر فارسی نیز مطیعانه وفادار ماند.

بعد از انتشار اولین اشعار پروین در نوجوانی، چهارده سال طول کشید تا باردیگر چشم علاقه مندان شعر او به سروده های وی روشن گشت. علت این وقفه طولانی آن نبود که پروین شعری نمی سرود بلکه پدر ارجمندش همچون مالک الرقاب اشعار وی، «به رغم اصرار دوستان»<sup>۱۸</sup>، «قبل از ازدواج باطبع دیوان موافقت نمی کرد چون احتمال می داد سوء تعبیر شود و طبع دیوان را تبلیغی برای بدست آوردن شوهر تلقی کنند.»<sup>۱۹</sup> با این وصف «پس از آن که کار ازدواج انجام پذیرفت و احتمال تعبیرات بد اندیشان مرتفع گردید»، باز اجازه پدر بود، و نه شوهر، که می بایست تحصیل می شد و این باز، پدر پروین بود که «به طبع و نشر دیوان وی اقدام نمود.»<sup>۲۰</sup>

اما پروین - تا آن جا که پیدااست - نه تنها چنین احساس قلکی از جانب پدر را تجاوزی آشکار بر حقوق خود نمی یافت که با پیشکش دیوان خود به «پدر بزرگوار» بر مالکیت پدر صحنه گذاشت و وقتی چند سال بعد اعتصام الملک درگذشت تنها شعر «شخصی» خود را در سوگ وی سرود. این اولین و آخرین شعری است که در آن پروین احساسات و عواطف خود نسبت به شخص دیگری را بی پروا بیان می کند و در توصیف معبود و معشوق گرم ترین عبارات را بکار می گیرد و از رابطه ای خصوصی پرده برمی دارد. در این شعر پروین پس از این که پدر را «یوسف کنعانی من» و «مه زندانی من» و «دیده نورانی من» می خواند، اندوه خود را در از دست دادن وی به مؤثرترین وجهی در قالب شعر می ریزد:

گل و ریحان کدامین چمنت بنمودند  
 من که قدر گهر پاک تو می دانستم  
 من که آب تو ز سر چشمه دل می دادم  
 من یکی مرغ غزلخوان تو بودم چه فتاد  
 گنج خود خواندیم و رفتی و بگذاشتیم  
 که شکستی قفس ای مرغ گلستانی من؟  
 ز چه منقرود شدی ای گهر کانی من؟  
 آب و رنگت چه شد ای لاله نعمانی من؟  
 که دگر گوش ندادی به نوا خوانی من؟  
 ای عجب بعد تو با کیست نگهبانی من؟

ص ۲۷۱

در تاریخ اندیشه و فرهنگ غرب، روابط والدین و فرزندان اهمیت زیادی در مطالعه روح و روان بشر داشته است. اما این مطالعات بیشتر به روابط پدران و پسران و حتی مادران و پسران پرداخته اند و روابط دختران و پدران کمتر حلاجی شده است. فروید، در این زمینه هم، مانند بسیاری از دیگر زمینه ها، پیش کسوت تحلیلهایی شد که به جنبه اختناق جنسی در این روابط می پرداخت ولی ظاهراً شرایط زمانه به او جرأت نتیجه گیری از آزمایشهایش را نداد.<sup>۱۰</sup> امروزه، با آزادی بی سابقه زنان در غرب، باز دوباره روانکاوان، مورخین و ناقدین از هر دو جنس و بویژه از جنس مؤنث، به این موضوع بکسر و در عین حال مناقشه انگیز پرداخته اند. لیندا بوث، یکی از این محققین، در مقاله «وزین خود» خانه پدری و دختر خانه» انکار که اعتصام الملك را در نظر داشته باشد، می نویسد: «حتی پدری که آگاهانه سعی دارد برای دختر خود نیز همان فضایی را که همیشه پسران اشغال کرده اند ایجاد کند، با مشکلی حقیقی دست به گریبان است، چرا که نظامی که ارزشهایش بر پایه محفوظ و محصور نگاهداشتن زنان استوار است، خود پدرها را هم در بر می گیرد. حتی آزاداندیش ترین پدرها، بعلت نگرانی قابل فهمی که برای دختر خویش دارند، ممکن است خود را در این موقعیت بیابند که فرهنگ جامعه آنها را در قالب همان پدر سلطه گرایی ریخته است که با آن سر ستیز دارند.»<sup>۱۱</sup>

اعتصام الملك هر قدر فرضاً متوالفکر و مهربان، از آن جا که پدر ایرانی زمان خود بود، چاره ای نداشت جز این که راه دختر خود را مسدود و زنانگی اش را انکار کند. به قول فروید: «این وظیفه دختر است که خود را از زیر بار این نفوذ رها سازد و برای خود، منطقی و روشن، تصمیم بگیرد که تا چه اندازه از لذات جسمانی بهره ور خواهد شد و تا چه اندازه انکارش خواهد کرد.»<sup>۱۲</sup> اگر پروین امنیت خانه پدری و مراقبتهای مالکانه پدر مهربانش را می خواست، چاره ای جز پذیرفتن نقش «مرغ غزلخوانی» را نداشت که نواهای محبوب پدر را سر می داد و اکنون دیوان او شاهدهی بر این مدعاست که پروین چنین نقشی را پذیرفته بود و تا به آخر آن

را ایفا کرده بود.

چهارده سال پس از اولین آثار، پروین اشعار بسیاری سروده بود، ولی این اشعار در شکل و در محتوا تفاوت محسوسی با اشعار دختر چهارده ساله نداشت. «بدون این که هیچ تغییر روحی خطی در اشعار پروین مشهود باشد.»<sup>۲۲</sup> در کلام بهار «گویی همه این اشعار در يك ساعت گفته شده است.»<sup>۲۳</sup> این دیوان مشتمل بر اشعار نوجوانی پروین هم بود، اما تنها راه تشخیص آن اشعار، دانستن سابقه انتشاراتی شان بود. پروین جهشی نکرده بود. البته کلام او در بعضی قصائد و قطعات پخته تر و شاعرانه تر از بعضی دیگر و در چند تایی بسیار مستحکم و زیبا بود. شکل مناظره که به گفته اساتید فن مورد بی اعتنایی شعرای متأخر قرار گرفته بود، در دست پروین با مهارت و ظرافت جدیدی بکار رفته بود. پروین بعضی لغات خانگی جدید را وارد گنجینه شعر فارسی کرده و زیانانش در قطعات نرم تر و زنانه تر از سابق بود. در يك کلام، پروین قدمهایی برداشته بود ولی پرهای کودک نابغه را با قیچی چیده بودند و او از پریدن احتراز ورزیده بود، انگار اندرز ماکیان دوراندیش به فرزندان خود را، به گوش جان شنیده و پذیرفته بود:

از لانه هیچ گاه نگردید تنگدل	کاین خانه بس فراخ و بسی پاک و روشن است
با مرغ خانه، مرغ هوا را تفاوتی است	بال و پر شما نسه برای پریدن است
ما را به يك دقیقه توانند بست و کشت	پرواز و سیر و جلوه ز مرغان گلشن است

ص ۲۲۹

چهار سال قبل از اولین چاپ دیوان پروین، نیما یوشیج، در نامه ای به دکتر خانلری، پس از آن که نوشت «با جدیدترین افکار عصر مغز خود را باید بسنجید»، اضافه کرد: «شاعر و نویسنده امروز را در دو مرحله متمایز، فی حد اعتبار، باید دید. اول این که چه مشاهده می کند، دوم این که چه طور مشاهده خود را بیان می کند.»<sup>۲۴</sup>

پروین چه مشاهده می کرد؟ در دیوان پروین به هرکجا که بنگریم «قضا در کمین» است و «کار خود» می کند. تا مرغکی به هوای میوه ای در باغی می پرد، دست چرخ سنگی به پایش می زند. تا کودکی به جامه قرمزش دل خوش می کند، جامه از هم می درد. این ناپایداری و بیوفایی دهر، معادل خود را در شقاوت و بیرحمی موجودات زنده می یابد. خداوندان جاه و مال همه جا تهیدستان و ضعفا را پایمال آرزوها و هوسهای خود می گردانند. سگها، گربه ها را می درند و گربه ها بنوبه خود رحمی به موش روا نمی دارند. بیماران کهنسال، کودکان یتیم، مرغکان بی آشیانه و زمینهای بسی باران، در دست زمانه و هنوع

وصیادان اسیرند و راهی به جایی ندارند. اما همه این ضعفا و مظلومین و مطرودین، از اندیشه عصیان تهی هستند و تنها به حکم زمانه، که به حکم طبیعت مجبور به سکوت و رضایند. پرنندگان در قفس، گل‌های سرخ باغ و شبنم سحرگامی همه به تراژدی زندگی بیهوده خود واقفند و اگر چه غمگین، در برابر آن سر تسلیم فرود آورده اند. انگار بر اثر قانونی زوال ناپذیر «تغییر» نه تنها ناممکن و بیهوده که اندیشه اش هم کفرآمیز است و خشم و تحقیر کائنات و شاعر را بر می انگیزاند. اندیشه عصیان تنها محصول اذهان کودکانه و سردوگرم نچشیده ای است که به بیهودگی کوششهای خود پی نبرده اند. در شعر پروین، بارها و بارها، گر به توله ها و اطفال خردسال، مرشکان و جوجه ها از تهور و گستاخی و بی پروایی «تجربه» منع شده اند:

حساب خود نه کم گیر و نه افزون  
منه پای از گلیم خوش بیرون  
اگر زین شهد، کوته داری انگشت  
نکوید هیچ دستی بر سرت مشت

ص ۱۶۱

و نیز:

کودکی کاو ز پند و وعظ گریخت  
گر به چاه است دم مزین که چراست

ص ۲۰۳

و یا:

پرواز کن، ولی نه چنان دور از آشیان  
بنگر به بلبل از ستم باغبان چه رفت  
منمای فکر و آرزوی جاهلانته ای  
تا کرد سوی گل نگه عاشقانه ای  
در دست روزگار بود تازیانته ای  
هر کس که توسنی کند، او را کنند رام

ص ۲۰۵

یکی از تکراری ترین تصاویر در شعر پروین، تصویر پرنده ناتوان از پریدن است. پروین همه جا پرنندگان اسیر، پرنندگان زخمی، پرنندگان بال شکسته و یا با پرهای نامناسب برای پریدن می دید. اما با منطقی وارونه به پرنندگان نه درس پرواز که درس کشتن شوق پرواز می داد. وقتی بلبل در کنج قفسی از مظالم باغبان شکوه سر می دهد و آرزوی چمن و عبهر می کند، طوطی خردمندی ناپایداری جهان را به او یادآوری می کند و نه تنها صبر و تسلیم، که چاره را از بیخ در بی آرزو شدن می یابد:

چو گل و لاله نخواهد ماندن  
سیرگاهی ز قفس خوشتر نیست  
دل مفرسای به سودای محال  
که اگر دل نبود، دلبر نیست  
در و بسام قفست زریسن است  
صید را بهتر از این زیور نیست  
تو شکبیا شو و پندار چنان  
که بجز برگ گلت بستر نیست

چه غم از بال و پرم ریخته اند  
چمن ارنیست، قفس خود چمن است

دگرم حاجت بال و پرنیست  
به خیال است، به دیدن گر نیست

ص ۱۳۶

بعضی از منتقدین، اشعار پروین را بعلت دروغنایه ترک تعلقات دنیوی و پرهیز از هوی، شعر عارفانه نامیده اند، اما بسیار تفاوت است بین نگرش عارفانه و ترک داوطلبانه دنیا و تسلیم به رضای حق و در هر جزء کائنات حکمتی یافتن، و نگرش پروین که نه از سر رضاء که نومیدی و وحشت، تسلیم روزگار جبار تازیانه به دستی است که هیچ توسنی و سرکشی را تحمل نمی کند. کدام شاعر عارفی جهان ساخته آفریدگار را این گونه وصف می کند:

چه شاهباز توانا، چه ماکیان ضعیف  
شوند جمله سر انجام صید این رویاه

بنسای محکمه روزگار برستم است  
قضا چو حکم نرسد، چه داوری، چه گواه

ص ۲۰۶

محتومیت و ناپایداری و هیچی و پوچی جهان در دست بیدادگر نیستی و مرگ، شعر پروین را از بعضی جنبه ها به شعر تراژیک خیام نزدیک می سازد ولی بر خلاف رندی متهورانه خیام و شادخواری عاصیانه او در چنگال چنین سرنوشت بی شفقتی، پروین با وحشت و نفرت روی از کامجویی و لذت طلبی می پوشاند. اشمئزار پروین از تلذذ و کامرانی، برترس او از سربچی و عصیان، پشنی می گیرد و تنها همتای خود را در احترام و ستایش وی نسبت به درد و رنج و اندوه و مصیبت زدگان می یابد. پروین نشاط و شادمانی و لذت از بی آزارترین نعمات زندگانی، مانند آفتاب و زیبایی و جوانی راهم خوار می شمارد و آن را به کوری و بیخبری از احوال و سرنوشت خود و دیگران نسبت می دهد. اگر گل نوشکفته سرخوش است، تنها از خیرگی و خودپسندی است:

گسفت زیبای گل را مستای  
زان که يك ره خوش و يك دم زیباست

ص ۲۱۷

و جای دیگر:

مشو این که گل صد برگی  
که تو صد برگی و گیتی صد روست

ص ۲۲۵

اگر ابری از باریدن خود بر برگ کلی بخشود است، این «احسان، بی ثمر» و گل به هرحال پژمردنی است. ص ۷۷

و اما در این دیوان سیاهیها و اسارتها و نومیدیها، هیچ بلیه ای بزرگتر از «نفس» وجود

ندارد و هیچ دشمنی منفورتر و مطرودتر از او نمی توان یافت. این نفس که به کرات شیطان واژدها و پلنگ و دیو نامیده شده و از آن به «آز» و «هوی» هم تعبیر گردیده، معلوم نیست که شاعر را به چه دعوت ناممکنی وسوسه می کرده است. هرچه هست پروین وحشت زده از او می گریزد و بارها و بارها، توصیه طرد و نابودیش را می کند و فقط در این جبهه است که نبردی را ممکن می شمارد.

گلسه نفس چو درنده پلنگانند      بر حذر باش از این گله و چوپانش

ص ۳۸

ویا:

آهوی روزگار نه آهوست، اژدر است      آب هوی و حرص نه آب است، آذر است  
در مهد نفس چند نهی طفل روح را      این گاهواره رادکش و سقله پرور است  
هر کس ز آز روی نهفت، از بلا رهید      آن کاو فقیر کرد هوی را، توانگر است

ص ۱۲

و جای دیگر:

در تارینك حرص و آز بستیم      گشودند ارچه صد ره، باز بستیم  
همه پستی ز دیو نفس زایسد      همه تاریکی از ملك تن آید

ص ۱۱۴

ردهها بار دیگر و از جمله:

نفس، جان دزد، نه گاو و گوسفند      جز به بام دل نیندازد کمند  
تا نیفتادی در این ظلمت ز پای      روشنی خواه از چراغ عقل و رای  
آدمیخوار است حرص خود پرست      دست او بر بند تا دستیت هست  
گرگ راه است این سیه دل رهنمای      بشکنش سر، تا تو را نشکسته پای

ص ۲۳۲

خلاصه بر خلاف خیام که منطق تراژیک او در مقابل نیستی و پوچی مرگ، شادکامی در این جهان گذران را پیشنهاد کرده و می گوید: «چون عاقبت کار جهان نیستی است / انگار که نیستی، چو هستی خوش باش»، پروین با این که عاقبت هستی را نیستی «بی بازگشت» می داند، این دو روزه هستی را هم دعوت می کند که به نیستی بگذرانیم.

از سپید و سیه و زشت و نکو      هرچه هستیم تباہیم تباہ  
قصه خویش دراز از چه کنیم      وقت بیگه شد و فرصت کوتاہ

ص ۱۰۴

این نومییدی در دست قهاران ستمکار از سویی و اعراض از شادمانیهای دنیوی از سوی دیگر، این پشت کردن به «آرزو» و «ملک تن» و انکار پرواز و چمن پنداشتن قفس، این ناتوانی از بهره بردن از زندگی و ابراز وجود و تبلیغ تسلیم طلبی، شعر پروین را به شعر شکست مبدل کرده است. شعر پس از شعر و قطعه پس از قطعه، پروین خود را در پشت پرسوناژها، حیوانات و اشخاص گوناگون پنهان ساخته و از زبان آنها داستان عجز و حرمان خود را می سراید. آقای ابوالفتح اعتصامی در نامه ای به مجله روشنفکر می نویسد: «تنها غم و اندوه پروین [ اگر رحم و شفقت را بتوان غم و اندوه نامید] از دیدن وضع پریشان طبقات ستم کشیده، از ملاحظه کژیها و ناراستیها و نادرستیها و ناهمواریهای هیأت اجتماع، از مشاهده ظلم و ستمی که بر تیره بختان و زیر دستان می رفت، از دیدن کامرانی نابخردان و ناکامی خردمندان و برتری آنان و محرومیتهای ایشان بود. جز در این موارد، پروین هرگز دلی لبریز از اندوه و درد نداشت.»<sup>۱۶</sup> دیگران هم غم پروین را به زمانه و حکومت و اوضاع اجتماعی نسبت داده و با دست بالا آن را یأس فلسفی دانسته و از سر آن گذشته اند. ولی آیا این غم سیر و پیاز و تیر و کمان و سوزن و نخ و شان و آینه و عدس و نخود و تابه و دیگ بود که پروین را اندوهگین می ساخت، یا اندوه و استیصال پروین بود که از زبان این اشیاء آسوده و کاملاً بیطرف محملی برای بیان می یافت؟

در تاریخ شعر فارسی، شعر پروین از تیرگی و محنت زدگی تنها با شعر مسعود سعد سلمان، شاعر زندانی قرن پنجم هجری پهلوی می زند، ولی در جایی که مسعود سعد سلمان بر اسارت خود در دست زندانبانان نفرین می فرستاد و آنان را شایسته ملامت می یافت، پروین نگهبانان زندان و میله های قفس خود را می ستود و بر بال و پر خود و میل به پرواز و آزادی نفرین می کرد و از هرچه که او را به زندگی و حرکت و وفاداری به سرشت خود دعوت می کرد خشمگین می شد و آنچه که تحمل قفس طلایش را آسان می ساخت، یعنی زهد و تسلیم و شکیبایی را، تبلیغ می کرد.

بجز ترك دنيا و صبر و بدبینی، کار و خرد و دانش نیز چندین و چند بار در دیوان پروین و بویژه در قصائد ستوده شده اند. بر خلاف شاعران متصوفه، پروین در جدال منطق و خرد با عشق و الهام جانب خرد و علم را گرفته و جستجوی دانش را تبلیغ می کند. اما این ستایش از علم و کار که اخلاق بورژوازی نخواستند زمان بود و به اغلب احتمال از ارکان اندیشه اعتصام الملك بشمار می رفت، در شعر پروین سر جای خود نمی نشیند و باز مصرفی خاص و وارونه می یابد. مورچه، خارکن، سوزن و کشاورز برای رفاه جامعه نیست که عرق چین می ریزند،



بلکه برای انجام وظیفه ای الهی و یا تهذیب نفس است که تن به رنج کار می دهند. در عین حال، کار، فرصتی برای کامجویی و تن پروری باقی نمی گذارد. در قصهء بلبل و مور شاعر در وصف مور سخت کوش می سراید:

با همه خردی، قدمش استوار	با همه هیچی، همه تدبیر و کار
رایت سعیش نشود واژگون	ز انده ایام نگردد زیون
پا نهد جز به ره خویشان	قصه نراند ز بتان چمن

ص ۸۹

و عنکبوت به کاهل در گوشهء دیوار لمیده ای می گوید: «ما نمی باقیم از بهر فروش» و به وظیفهء الهی خود اشاره می کند:

در تکاپویم ما در راه دوست      کار فرما او و کار آگاه اوست

ص ۱۱۹

در نظر پروین کاری که برای رونق زندگی مادی خود و دیگران و رفاه جسمانی باشد منقبت چندانی ندارد. فایدهء آسودگی تن چیست وقتی که به دنبال خود وسوسهء تن و لذائذ نفسانی را همراه آورد؟

اگر نیما ما را دعوت می کرد که در بررسی شعر شاعران به آنچه که مشاهده می کنند، پردازیم، امروزه مکاتب جدید نقد ادبی و زبان شناسان توجه ما را به آنچه که شاعر مشاهده نمی کند هم معطوف می کنند. از همان ابتدای انتشار دیوان مسأله ای که به چشم خوانندگان می خورد، جای خالی «عشق» در این دفتر بود. ملك الشعراء بهار در مقدمهء دیوان می نویسد: «شاید خوانندهء شوریده سری از ما بپرسد: پس این دیوان دربارهء عشق که تنها چاشنی شعر است چه می گوید؟» و فوراً جواب می دهد: «شاعرهء مستوره را عزت نفس و دور باش عصمت و عفاف رخصت نداده است که يك قدم در این راه بردارد.»<sup>۷۷</sup> اقوام و دوستان پروین هم پس از مرگ او خلأ عشق در شعر پروین را به این خلأ در زندگی او نسبت دادند و باز بر نجات و پاکی پروین تأکید ورزیدند. برادر شاعر پس از او نوشت: پروین روح مجسم بود. هرگز عاشق نشد و عشق نوزید.<sup>۷۸</sup> و خانم محصص دوست صمیمی پروین، پس از شهادت بر غیبت عشق در زندگی خصوصی او، می نویسد: «پروین مظهر کمال و اخلاق بود. او همچو فرشته پاک به دنیا آمد و همچو فرشته پاک از دنیا رفت.»<sup>۷۹</sup>

اما امروز که باورها و معتقدات بسیاری به افسانه ها پیوسته و افسانه های بسیاری با بالا رفتن پردهء ابهام و رمز، به ملموسات نزدیک شده اند، امروز که بر پاکی فرشتگان گمانها و در

عصمت معصومین شك است، نقد ادبی هم باید جسارت آن را داشته باشد که بگوید «من نه آنم کز وی این افسانه ها باور کنم.» آقای ابوالفتح اعتصامی انگار که از کودکی خردسال سخن بگوید می نویسد: «در خانواده بی سروصدا، بی دعوا و ادعا، منزوی و گوشه گیر ما، پروین شمع بود که پدر و مادر و برادرها پروانه وار به گردش می گشتند و آرزوهای او را گفته [وحتی ناگفته] از دل و جان بر می آوردند.»<sup>۲۰</sup> پدر و مادر و برادر به جای خود، پروین با آرزوهای زنانه اش چه می کرد؟ یا «دور باش عصمت و عفاف» بکلی برزنانگیش صدمه غیر قابل جبران زده بود؟ آیا این همه اندوه در شعر پروین ارتباطی به آرزوهای سرپوش گذاشته و امیال سرکوب شده او ندارد؟ یا آرزوها و امیال پروین به طور خاصی برنیاوردنی و ممنوع بود؟

آیا پروین مردان را خواستنی می یافت؟ سعید نفیسی، شهریار و بهار، در داستانهای مختلف، پروین را محبوب، بی اعتنا و حتی بعبارت امروزه اش «سرد» خوانده اند. شهریار در شعری که در وصف او سرود نوشت: «قیافه بود عقیق و موقر و سنگین / ادا و عشوه زنهای شوخ طبع نداشت / هم از درشتی اندام بود مردانه.»<sup>۲۱</sup> و سعید نفیسی به خاطر می آورد که: «قیافه بسیار آرامی داشت: چشمانش بیشتر به زیر افکنده بود. یاد ندارم در برابر من خنده کرده باشد. وقتی از شعر او تحسین می کردم، با کمال آرامش می پذیرفت، نه وجد و نشاطی می نمود، نه چیزی می گفت.»<sup>۲۲</sup> دکتر مزید در تأیید طبیعت خجول و متین پروین داستان دانشمند هندی را شاهد می آورد که چگونه در سفری که به ایران کرد، نه به دیدن شاعره، که فقط پدر وی، توفیق یافت.<sup>۲۳</sup> در مناقب پروین می نویسد: «... در رفتار شخصی نمونه ممتاز حجب و متانت و وقار، صدق و صمیمیت و تخلق به آداب پسنیدیده جامعه زمان خود بود. از سنت نجابت و تقوای خانوادگی پیروی می کرد. خوی تجاوز و پرده دری و کردار کامجویی و جاه طلبی و عادت شتابزدگی نسل جدید هیچ يك به حرم ستر و عفاف او راه نیافته بود.»<sup>۲۴</sup> و ما را از بکار بردن معیارهای امروزه در سنجش اخلاق و کردار و آراء پروین برحذر می دارد. ولی از رودابه تا تهمینه، از وس تا شیرین، از مهستی و رابعه تا قره العین، نمونه های افسانه ای و تاریخی زن ایرانی، همه راهی برای فرار از «حرم ستر و عفاف» یافته و احساسات و عواطف و زنانگی خود را بروز داده اند. مورخین، درباریان معاصر پروین و داستان نویسان، در کتب تاریخی و خاطرات و داستانهای خود، گوشه هایی از زندگی روزمره زنان را عیان ساخته و نشان داده اند که همعصران پروین، مثل تمام زنان دیگر در طول تاریخ اختناق و مرد سالاری، نه تنها خنثی و بی جنسیت نبودند که هزاران حيله و طرفه برای نظریازی و عشوه گری و عشق ورزی به کار می بستند. اگر پروین این در را به روی خود بست، نه به زمانه او،

که به خود او مربوط می‌شد؟ به ترس از قطع رشته‌ها، به وفاداری به پدر، و یا شاید تنها به خواستنی نیافتن مردان.

رابطه پروین با همجنسان خود چگونه بود؟ در تمام تذکره‌ها و مقالاتی که راجع به پروین نوشته شده همه او را دختر اعتصام الملك خوانده و انگار فراموش کرده‌اند که او مادری نیز داشته است. خود پروین هم در سراسر دیوان اشاره‌ای به مادر خود نمی‌کند. تا به امروز نیز جز یکی دو جمله گذرا، همگی طوری وانمود می‌کنند که انگار این «الهه، شعر فارسی» مانند آتنه، هم‌تای یونانی خود، از پدر زاده شده است. این یکی دو جمله گذرا نیز از این جمله‌اند: «مادر پروین، بانو اختر اعتصامی، جز خدمت به شوهر گرامی و فرزندانش وظیفه دیگری نمی‌شناخت.»<sup>۳۶</sup> پروین خواهری نداشت و به گفته ابوالفتح اعتصامی «نص حدیث»<sup>۳۷</sup> غیر قابل تأویل و تفسیر، «زن یا دختری که شب و روز با پروین بوده باشد [جز مادر پروین] وجود خارجی نداشت.»<sup>۳۸</sup> و پروین «احدی را به خلوتگاه راز خود راه نمی‌داد.»<sup>۳۸</sup> خود پروین اگر چه موضوع عشق را مسکوت گذاشته است، در باره دوستی و رفاقت با همجنس اشعاری دارد که نشانه بدبینی و بی‌اطمینانی او به روابط بشری است:

از مهر دوستان و باکار خوشتر است      دشنام دشمنی که چو آینه راستگوست  
آن کیمیا که می‌طلبی یار یکدل است      دردا که هیچ‌گه نتوان یافت، آرزوست

ص ۷۶

و یا در جواب نهال تازه رسی که از درختی خشک علت تنهاییش را می‌پرسد، می‌شنویم:  
جواب داد که یاران رفیق نیمه رهند      به روز حادثه، غیر از شکیب، یاری نیست

ص ۱۰۶

و یا در این جا که یاران یکدل را هم مآلاً به دو رو شدن محکوم می‌کند:

نبیند گه سختی و تنگدستی      ز یاران یکدل کسی جز دو رویی

ص ۱۰۳

نه تنها در روابط خصوصی، که در همبستگیهای عام هم، پروین خود را چندان نزدیک به زنان احساس نمی‌کرد. در سراسر دیوان پروین، سه شعر به وضع زن ایرانی اختصاص یافته است. در این اشعار که «نهال آرزو»، «فرشته انس» و «زن در ایران» نام دارند، به جز یک جا که پروین زنان را «خواهر» خود خوانده است و آن در «نهال آرزو» است که بمناسبت جشن فارغ التحصیلی اش سروده است، همه جا خطاب وی به زنان از بالا و به «دیگری» است. در این اشعار پس از تجلیل از مقام مادری و همسری و تشویق دانش اندوزی بمنظور تربیت فرزندان شایسته،

پروین به ذم خودآرایی و زیور دوستی پرداخته و در واقع پسند پدران منورالفکر ما را تداعی می کند که در عین حال که دختران خود را شریک در زندگی اجتماعی و صحنه روزگار می خواستند، از زیاده رویها و باز شدن جعبه پاندورایشان وحشت داشتند:

همیشه فرصت ما صرف شد در این معنی	که نرخ جامه بهمان چه بود و کفش فلان
قماش دگه جان را به عجب پوساندیم	به هر کنار گشودیم بهر تن دگان
نه رفعت است، فساد است این رویه، فساد	نه عزت است، هوان است این عقیده، هوان

ص ۱۸۹

و نیز:

عیب ما را جامه پرهیز پوشانده است و پس	جامه عجب و هوی بهتر ز عربانی نبود
زن سبکباری نبیند تا گرانسنگ است و پاک	پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
زن چو گنجور است و عفت گنج و حرص و آرز	وای اگر آگه از آیین نگهبانی نبود

ص ۱۵۴

این جا هم پروین در بررسی مشکل زنان، هوی و نفس را دشمن اصلی شناخته و زنان را نه آن قدرها به مصاف باورهای منسوخ و زنجیرهای اسارت که به رویارویی با نفس دعوت می کند. خطاب حقارت آمیز به «زن خوب فرمانبر پارسا» و نه مانند همدردی که مرشدی از کرسی وعظ درس عفاف دادن، ناشی از چه حس و عاطفه و نگرشی بود؟ آیا وجود پدری با ابهت و جبروت و چهار برادر رشید از یک سو و مادری ضعیف و خاموش از سوی دیگر، پروین را از همبستگی و یکی دیدن خود با همجنس عاجز کرده و در او نگرشی مردانه را تقویت کرده بود؟ آیا پروین با مردها «این همانی» داشت؟

ترسیم روانکاوانه تصویر پروین نه در حد این مقاله و نه در خور توانایی من است. من فقط آرزو می کنم که کسانی که از پروین شعری، نامه ای، خاطره ای، نکته ای در اختیار دارند، دهها سال پس از مرگ او، دیگر اکنون این شواهد را در اختیار علاقه مندان بگذارند و بجای هاله مقدسی در اطراف او کشیدن، بر گوشه های تاریک زندگی خواهر کوچکتر شکسپیر نوری بتابانند تا ما لااقل بدانیم که چه موانعی این مونتسارت خردسال شعر فارسی را از پیشروی باز داشت و از فرهنگ ما شاعری نابغه را دزدید؟

حال - اگر چه با تأخیر - به قسمت دوم سؤال نیما می رسیم. پروین «چگونه مشاهده خود را بیان می کند؟» و شاید اکنون بتوانیم جوابی برای سؤال اول مبحث خود بیابیم، به این سؤال که چرا پروین به تحولات زمانه پشت کرد و شعر غیر شخصی گفت. چه پروین حرف دلی داشت که

بیان کردنی نبود و چه وفاداری او به بعضی اشخاص و ستن و قیودات، مانع بر زبان آوردن حرف دلش می شد، شعر غیر شخصی و شیوه مناظره برای او بسیار مناسب بود. با اسلوب مناظره، پروین اگر چه که از اندوه خود حرفی نمی زد، از اندوه، بطور عام، سخن می گفت و با اختراع پرسوناژهای مختلف، به این دستمایه واحد، تنوع و تازگی می بخشید. بلبل و طوطی، مورچه و خفاش، یتیم و برزگر، قیل و شانه و مو، خارکن و دوک ریس، امید و نومیدی، همه و همه مجاز بودند که بر سرنوشت تلخ خود اشک حسرت بریزند بدون این که از پروین اسمی به میان آورند.

پروین هرگز در میان این لشکر نقابها و صورتکها، زن جوانی را انتخاب نکرد. بسته به این که علت غیر شخصی سرودن اشعار پروین را رازی جانکاه ویا ترسی مدهش ویا سازشی حسابگرانه بدانیم، تعبیر ما از این عدم انتخاب متفاوت خواهد بود، ولی به هر حال يك نکته مسلم است و آن این است که چنین پرسوناژی بسیار گویا و حساس و نزدیک می بود و برای هدف پنهان شدن، وسیله چندان مناسبی نمی نمود. در يك کلام، پروین «شعر شخصی» نگفت، چون سرودن چنان شعری بسیار دردناک می بود و بهایی گزانتتر از آنچه که پروین مایل به پرداختنش بود، از او طلب می کرد.

این که پروین تا چه اندازه در اشعار خود موفق بود به همین دو جنبه اندوه اصیل و سازش حسابگرانه در آثار او بر می گردد. تا جایی که پروین صادقانه احساسات و رنج و ناکامی خود را از زبان دیگران می سراید، اشعار او مؤثر و زیباست، ولی از جایی که موجودیت خود را انکار کرده و بلندگوی عقاید عاریتی و پند دیگران می شود، اشعار او میان تهی و موعظه مانند و عقیم می شوند.

پروین غزل نمی سرود چون «غزل سازی ملایم طبع پروین نبود»<sup>۳</sup> و چون از عشق سخن نمی گفت در عوض قصیده بسیار سرود که لابد «ملایم طبع» اندرزگوی او بود. همان طور که در شعر خود دهها پرسوناژ و شخصیت تازه وارد کرد، لغات جدیدی را نیز بکار گرفت. اشیاء آشپزخانه مثل دیگ، تابه، عدس و نخود و لوبیا و سیر و پیاز، همراه دیگر همردیفهای خانگیشان، سوزن و نخ و شانه و آینه، عطر زنانه، خاصی به شعر پروین داده اند؛ عطری که بر خانگی بودن جوهر زن در نظر پروین صحه می گذارد. در یکی از قطعات مؤثر و زیبای پروین به نام «گذشته بیحاصل» شاعر نه از زبان ویا خطاب به کسی، که انگار با دل خود، به راز و نیاز می پردازد و بر گذر عمری که به ترس و ملاحظه و بیهودگی می گذرد این طور افسوس می خورد:

کاشکی وقت را شتاب نبود	فصل رحلت در این کتاب نبود
کاش در بحر بیکران جهان	نام طوفان و انقلاب نبود
مرغکان می پراند این گنجشک	گر که همسایه عقاب نبود
این که خواندیم شمع، نور نداشت	این که در کوزه بود، آب نبود
دوره، پیریت چراست سیاه	مگسرت دوره، شساب نبود؟
تکشید آب دل ما زین چاه	زان که در دست ما طناب نبود
سال و مه رفت و ما همی خفتیم	خواب ما مرگ بود، خواب نبود

ص ۲۰۸

دیوان پروین، از همان اولین چاپ، با استقبال بسیار مواجه شد. ملك الشعراء بهار، قزوینی، دهخدا و سعید نفیسی ستونهای ارزنده زبان شناسی و سخن سنجی زمان، بی مضایقه، به ستایش شعر او برخاستند و پروین را «خنساء عصر» و «رابعه دهر» و «ملکه النساء شاعر» خواندند. در عین حال شعر پروین به همین گرمی مورد توجه مردم عادی نیز قرار گرفت. در عرض نوزده سال، دیوان او چهار بار تجدید چاپ شد تاکنون بارها به چاپ رسیده است. دکتر مؤید می نویسد: «در قرن ما کمتر شاعری به اندازه پروین مورد مهرورزی و ستایش و تجلیل ایرانیان بوده است.»<sup>۱</sup> و این محبوبیت را مرتبط با «شخصیت نجیب و محبوب پروین»<sup>۲</sup> و به عبارتی تأسی جستن او از اخلاقیات و قواعد زمانه می داند.

مثل دختر خوب اساطیر «آتنه باکره زره پوش وی انعطاف، ادامه ذهنی افکار پدر، که قانون پدر سالارانه دوری گزیدن از مردان و مجازات زنان عصیانگر را فرمان می برد و اجرا می کرد.»<sup>۳</sup> پروین همیشه محبوب پدران بود. چیزی که پدران تا این اندازه در او ستایش می کردند، نه چندان به آنچه که بود، که بیشتر به آنچه که نبود مرتبط می شد. اگر چه شعر پروین بی شك در خور ستایش هست، اما اگر در اشعار خود پرده ها را دریده و از خود و امیال و نهفتگیهای خود، در اشعاری حتی بلندپایه تر، سخن گفته بود آیا این آقایان بلغا و فضلا، با این طیب خاطر، به تمجیدش می پرداختند؟ این پدران بی شك آنچه را که پروین می سرود دوست می داشتند ولی حتی بیشتر از آن، آنچه را که نسرود و مسکوت گذاشت، می ستودند.

اعتصام الملك، پدر و مرشد پروین، در ستایش اشعار پروین نوشت: «شعر پروین، شعر اوقات و احوال و اشخاص نیست، شعر تربیت و تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است؛ ترانه روح فزای مهر و عاطفت و فضیلت... سعی و عمل و همت... بیداری و پرهیزگاری و رستگاری

است.» و «لطفعلی صورتگر که اندوه شعر پروین را مشاهده کرده بود، آن را بی خطر دانسته اعلام کرد: «گرفتگی احساسات مادران را بخاطر می آورد که در همه چیز آسایش و سعادت فرزند خویش را جستجو کرده و برای نیل به این آرزو و همه جا زبان به پسند و اندرز می گشایند.»

به نظر می رسد که این پدران معامله ای را به پروین پیشنهاد کرده و برای او اریکه، شهبانویی شعر فارسی را مزین کرده و آراسته بودند مشروط بر این که در پای این تخت، هويت و موجودیت و فردیت خود را قربانی کند و از خویشتن سخن نگوید و پروین، به دلایلی که از چون و چرايش بیخبریم، چنین شرطی را پذیرفت و شکوهمندانه از پله های شهرت و موفقیت و مقبولیت عام بالا رفت، ولی بهای چنین انکار خودی را با گرامیترین گوهری که در او به ودیعه گذاشته شده بود، با پایمال کردن نبرغ شعری خود پرداخت.

نیما، باز در نامه ای در سال ۱۳۲۲ شاعران را به مهلك بودن خطر بی صداقتی هشدار داد و نوشت: «در صورتی که خود را مطیع نباشیم، هیچ چیز را مطیع نخواهیم بود و هیچ جلوه ای را چنان که باید نمی پذیریم... و ما برای جهان زندگی هیچ جلوه ای نیفزوده ایم. بعکس، همین قدر که به خود آمدیم و بر طبق هستی خاص خود دیدیم و دریافتیم که همین چشمها و گوشها دیگرگونه تر می بینند و می شنوند، می توانیم بگوئیم که با ما همه چیز هست. به این معنی که ما خدمتی انجام داده و هستی ای را با خود ساخته ایم... ما نخواهیم همه کس شد، ولی، بدون اشتباه، می توانیم خود باشیم.» اما افسوس که در این وقت آب از سر پروین برای همیشه گذشته و باد، آلام و دردهای او را با خود برده بود.

پانویسها:

۱. Bront, Emily. *The Penguin Book of Women Poets*. Penguin pp. 175-176.
۲. یکی از شمارهای جنبش‌رهای طلب زنان در امریکا در نیمه دوم قرن بیستم. معنای این شعار این است که مبارزه انفرادی زنان برای احقاق حقوق در زندگی روزمره و گردنکشی در برابر آداب و رسوم و سخن اختناق آوری که پسندیده و مقبول اجتماع است، نه تنها يك رویارویی شخصی، که تقابلی با ناهرابری اجتماعی و حتی قدرت سیاسی است.
۳. آرزین پور، یحیی. از صبا تا نیما. جلد دوم، انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۵۴. ص ۲۴.
۴. همان کتاب، ص ۲۸.
۵. نام کتابی از ناظم الاسلام کرمانی، چاپ آگاه، ۱۳۶۳، تهران؛ نیز آرزین پور، یحیی. همان کتاب، ص ۱۱۷ و ۱۱۹.
۶. خالقی، روح‌الله. مرگلاشت موسیقی ایران - صفی‌علیشاه، ۱۳۵۳، ص ۲۳۴ - ۲۳۹؛ و نیز وک به استاد ملک.

ناظمه. حجاب و کشف حجاب در ایران. ۱۳۶۷، ص ۹۵ ودیگر صنعتا.

۷. شکبیا، پروین ونگامی گنرا بر ویژگیها و دگرگونیهای شعر فارسی. کتاب جهان، ۱۳۶۶، ص ۲۴۲.

۸. Moayyad, Heshmat and Madelung, A. Margaret Arent. *A Nightingale's Lament*. Mazda Publishers. Lexington. 1985. P. XV and 213.

۹. شکبیا، پروین، همان کتاب، ص ۲۳۷.

۱۰. همان کتاب، ص ۳۰۹.

۱۱. مزید، حشمت، دیوان اشعار پروین، مقدمه، ص سیزده، چاپ مزدا، بنقل از ابرالفتح اعتصامی: «پروین چندان به مطالعه آثار نیما و هدایت نی پرداخت. گویی کوتاه عمر خود را پیش بینی می کرد و لهذا وقت گرامی را صرف آثار خود می کرد و آثار دیگران کاری نداشت.»

۱۲. Boose, Lynda E. and Flowers, Betty S. (eds.) *Daughters and Fathers*. John Hopkins University Press. 1989. P. 111.

۱۳. مزید، حشمت «به یاد هشتادمین سالگرد پروین اعتصامی». ایران نامه سال ششم، شماره ۱، پائیز ۱۳۶۶، ص

۱۲۴.

۱۴. مزید، حشمت، مقدمه دیوان پروین، ص ۲۶.

۱۵. مزید، حشمت، «به یاد هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی». ایران نامه سال ۶ ص ۱۱۸.

۱۶. Woolf, Virginia. *A Room of One's Own*, Harcourt, brace and Company. New York. 1979. pp. 80-85.

۱۷. مزید، حشمت، مقدمه دیوان پروین، ص ۱۲.

۱۸. شریعت، محمد جواد. پروین، ستاره آسمان ادب ایران، ص ۲۳.

۱۹. ابرالفتح اعتصامی، تاریخچه زندگی پروین اعتصامی، از مجموعه مقالات و قطعات و اشعار که بناسبت

درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است، ص ۷.

۲۰. Booth, Lynda E. and Flowers, Betty S. (eds.) P. 75-110

*Ibid*, P.29

*Ibid*, P.79

۲۳. Moayyad, Heshmat. *A Nightingale's Lament*, P. XIV

۲۴. مقدمه دیوان پروین، ص: ی.

۲۵. یوشیج، نیما، نامه های نیما یوشیج. بکوشش سیروس طاهباز. چاپ آبی. پائیز ۱۳۶۳، ص ۹۳.

۲۶. اعتصامی، ابرالفتح. مجموعه مقالات و... ص ۶۵.

۲۷. بهار، ملک الشعراء. مقدمه دیوان پروین، ص: بد.

۲۸. اعتصامی، ابرالفتح. مجموعه مقالات و... ص ۶۶.

۲۹. شریعت، محمد جواد. پروین ستاره ادب آسمان ایران، ص ۳۰.

۳۰. اعتصامی، ابرالفتح، مجموعه مقالات و... ص ۶۳.



۳۱. شریعت، محمد جواد. پروین ستاره. ادب آسمان ایران، ص ۵۸ و ۵۹.
۳۲. مزید، حشمت، «به یاد هشتادمین...»، ایران نامه، سال ۶، ص ۱۲۹.
۳۳. Moayyad, Heshmat. *A Nightingale's Lament*, P. XIV.
۳۴. مزید، حشمت. مقدمه بر دیوان فارسی پروین، چاپ امریکا، ص: یازده.
۳۵. همان کتاب، ص: نه.
۳۶. اعتصامی ابرالفتح. مجموعه مقالات و قطعات و...، ص ۶۳.
۳۷. همان کتاب، ص ۶۴.
۳۸. همان کتاب، همان صفحه.
۳۹. بهار، ملک الشعراء. همان جا، ص: یا.
۴۰. اعتصامی، ابرالفتح. مجرعه مقالات و... از نامه علامه قزوینی به پدر شاعر، ص ۱۹ و ۲۱.
۴۱. مزید، حشمت، «به یاد هشتادمین...»، ایران نامه، سال ۶، ص ۱۱۷.
۴۲. همان مجله، ص ۱۱۸.
۴۳. Boose, Lynda E. P.36.
۴۴. اعتصامی، ابرالفتح، مجموعه مقالات و... از مقاله اعتصام الملک. ص ۱۴.
۴۵. مزید، حشمت، «به یاد هشتادمین...»، ایران نامه، سال ۶، ص ۱۲۸.
۴۶. یرشبیج، نیما، همان جا، ص ۱۴۷.